

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بیان شد که محقق اصفهانی درباره «غرر» فرمودند آنچه مستفاد از کلمات لغویین است، «غرر» به معنای خُدعه است، اما غفلت لازمی دائمی اوست، خطر لازمی غالبی اوست. آن مواردی هم که در کلمات دیگران آمده «ما لا یؤمن معه من الضرر» یا «ما له ظاهرٌ حسن و باطنٌ مکروه»، اینها همه از موارد و مصادیق غرر است. از جمله کسانی که اصل این نظریه‌ی مرحوم اصفهانی را دارد مرحوم ایروانی است.

دیدگاه محقق ایروانی درباره «غرر»

مرحوم ایروانی بعد از اشاره به کلمات اهل لغت، می‌فرماید: «و يمكن إرجاع المجموع إلى واحدٍ و هو الخُدعه»؛ تمام اینها به یک معنا برمی‌گردد و آن خُدعه است، «فإنه من مصادیق الغفلة للغفلة عن حقيقة الأمر»؛ خُدعه از موارد غفلت است؛ زیرا در خُدعه کسی که دیگری را فریب می‌دهد، او را از واقع امر غافل می‌کند «و كذلك من مصادیق الخطر فإن باطن الأمر خطري»؛ در هر خُدعه‌ای باطنش خطری است برای کسی که فریب می‌خورد.

«فلذلك فسّر الغرر بهما»؛ غرر را به غفلت و خطر تفسیر کردند «و يكون التفسير تفسيراً ناقصاً بجزء المعنى»؛ در حالی که این تفسیر به جزء معناست «و تمامه هو الباطن المجهول المحذور المكروه و الظاهر المأمون»^[1]، محقق ایروانی می‌فرماید تمام معنا این است که بگوئیم غرر در جایی است که یک باطن مجهول ممنوع مکروه دارد، اما یک ظاهر مأمونی دارد، ظاهر خوب و باطن بد.

بنابراین، مرحوم ایروانی یک جا می‌گوید تمام این معانی به خُدعه برمی‌گردد و باز می‌فرماید تفسیر به غفلت و خطر تفسیر به جزء المعناست و باز دو مرتبه می‌گویند معنای غرر، آن باطن ممنوع مکروه است اما ظاهر مأمون، که این عبارت آخرای خُدعه است، فریب یک ظاهر خوب درست می‌شود در حالی که باطن خرابی دارد.

بعد می‌فرماید: «و إليه يرجع المروى عن أمير المؤمنين (عليه السلام)» که حضرت وقتی غرر را می‌خواهند معنا کنند می‌فرمایند: «ما لا یؤمن معه من الضرر و هو الذی یساعد علیه العرف»؛ عرف هم با همین مساعد است. می‌فرمایند این معنایی که ما کردیم هم کلام امیرالمؤمنین به این برمی‌گردد و هم عرف با این مساعد است و هم معنایی که شهید در القواعد و الفوائدش کرده (و فرموده: «إن معنى الغرر ما كان له ظاهرٌ محبوب و باطنٌ مکروه»).

بعد در ادامه می‌فرماید: «ادعی إن معناه شرعاً جهل الحصول»؛ اگر کسی بگوید غرر دارای معنای شرعی است و معنای

شرعی‌اش این است که آنچه مجهول الحصول است، آنچه انسان نمی‌داند به دستش می‌رسد یا نه؟ (مثلاً یک معامله‌ای انجام دهیم که ندانیم مبیع حاصل می‌شود یا نه؟ ماهی در دریا یا طیر در هوا)، می‌فرماید «و فيه ما فيه» یعنی اصلاً روشن است که ما برای غرر معنای شرعی نداریم.

اگر کسی بخواهد ادعا کند که غرر دارای معنای شرعی است، این درست نیست و بعد در آخر فرموده اگر این معانی را کسی قبول نکند که به خُدعه برگردد، موجب اجمال شده و کلمه‌ی غرر مجمل می‌شود و تنها چیزی که برای ما دلیلت دارد، فهم فقها بر مُراد از این لفظ است یعنی بگوئیم فقها گفته‌اند از این غرر، همان جهالت اراده شده و ما نیز همان را اخذ کنیم.

دیدگاه مرحوم والد معظم درباره کلمه «غرر»

مرحوم والد ما در کتاب الاجاره‌ی تفصیل الشریعه^[2]، تقریباً همین نظر مرحوم اصفهانی را پذیرفته و می‌فرماید: «و الظاهر أنَّ معناه الحقيقي عبارة عن الخديعة الملازمة للغفلة و عدم الالتفات»^[3]؛ خُدعه لازمه‌اش غفلت است «و لأجله يفسر بالغفلة أيضاً و أما تفسيره بالخطر كما عن غير واحد من كتب اللغة كالصباح و الأساس و المغرب و المجمل و المجمع فالظاهر أنه لا يكون تفسيراً بالمعنى المطابق بل تفسير باللازم، كالتفسير المروى عن اميرالمؤمنين (عليه السلام) من أنه عمل ما لا يؤمن معه من الضرر و كالتفسير المحكى عن الازهرى ما كان على غير عهدة و لا ثقة»؛ می‌فرماید معنای لغوی غرر خُدعه است، غفلت و معانی دیگر خطر، تفسیر به لازم است. آنچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده تفسیر به لازم است. مرحوم اصفهانی فرمود آنچه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دیگران آمده، بیان مورد است و ایشان می‌فرمایند تفسیر به لازم است. فرق بین فرمایش ایشان و مرحوم اصفهانی در همین است؛ مرحوم اصفهانی یک لازم دائم، یک لازم غالب و یک مصداق درست کردند، اما ایشان می‌فرماید تمام اینها تفسیر به لازم است. مرحوم حجت نیز همین نظریه‌ی مرحوم اصفهانی را دارد.

دیدگاه برگزیده درباره معنای «غرر»

ما وقتی خودمان لغت را بررسی کردیم، در لغت «غرر» به معنای خُدعه نیامده، «غرَّ» به معنای خُدعه آمده، حالا درست است شما در ادبیات می‌گوئید «غرَّرَ» را اگر ادغام کنیم می‌شود «غرَّ»، حال سؤال این است که آیا این از جاهایی است که ادغامش واجب است یا نه؟

برخی از آیات شریفه‌ای که کلمه‌ی «غرَّ» در قرآن دارد را بررسی کردم، در آیه 49 سوره انفال آمده است: «إِنْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ»^[4]؛ منافقین و آن‌هایی که در قلبشان مرض است به مسلمان‌ها می‌گویند دینشان اینها را فریب داده!».

آیه دیگر در سوره انفطار است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ رَبِّكَ الْكَرِيمُ»^[5]، در گذشته بیان شد که مجمع البیان، درباره «غرَّكَ» گفت: «أى ما أجهلك و أغفلك»، به نظرم با توجه به اینکه در لغت «غرَّ» به معنای خُدعه است، «غرَّ» را هیچ جا به معنای غفلت نیاوردند. «غرَّ» به معنای غفلت است، اما «غرَّ» در لغت، نه به معنای جهل آمده و نه به معنای غفلت، بلکه به معنای خُدعه آمده است.

در تفسیر کنز الدقائق میرزا محمد مشهدی (که بسیار دقیق است و من گاهی اوقات نکات خیلی دقیق و موجزی را آنجا دیدم که هیچ جا ندیدم) می‌گوید: «أى شيء خدعك و جرأك على عصيانه»^[6]، اصلاً بحث غفلت و جهل نیست، چه چیز تو را فریب داده که عصیان خدا کنی؟ «یا ایها الانسان ما غرَّك ربك الكريم»؛ چه چیز تو را فریب داد و در مقابل خدا ایستادی؟ نه اینکه چه

چیز تو را غافل از خدا کرد، اگر غرّ را به معنای غفلت بیان کنیم، یعنی تو را غافل از خدا کرد.

در سوره لقمان آمده است: «فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»^[7] یعنی زندگی دنیا شما را فریب ندهد نه اینکه بگوئیم شما را غافل و جاهل نکند، بلکه شما را فریب ندهد! این ماده را در آیات دیگر قرآن ببینید: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا»^[8] یا «وَغَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ»^[9]، هر جا غرّ در قرآن آمده به معنای فریب است، «غرّ» به معنای خُدعه است. لذا خُدعه مربوط به غرّه‌ای است که ادغام شده، به نظر ما تا اینجا تبعیت کردیم از مرحوم نراقی و قائل شدیم به اینکه «غرر» به معنای خطر اسن.

دیدگاه مرحوم امامی خوانساری درباره «غرر»

فقیه دیگری که مؤید ماست، مرحوم حاج شیخ محمد امامی خوانساری است (که یک حاشیه‌ی خیلی خوبی بر مکاسب دارد). ایشان می‌گوید: «و الحاصل أنّ الغرر عندهم بمعنى الخطر و هو إما صفةٌ مشبهةٌ كالحسن و يظهر ذلك من النبويّ المرسل بناءً على أنّ إضافة البيع إليه من إضافة المصدر إلى المفعول» (حال یک بحثی داریم که بیع الغرر اضافه‌اش چه اضافه‌ای است؟ که ان شاء الله خواهیم رسید). ایشان می‌گوید اگر ما اضافه‌ی بیع به غرر را اضافه‌ی مصدر به مفعول بگیریم یعنی بگوئیم بیع به معنای معامله کردن و مصدر است نه اسم مصدر (چون مرحوم نائینی بیع در اینجا را اسم مصدر می‌گیرد) و غرر هم بگوئیم مفعول است، اینجا به معنای خطر است.

در این صورت می‌شود صفت مشبّهه، غرر به معنای خطر است «أو مصدرٌ» یا اصلاً خود غرر، مصدر است «و يظهر ذلك من المروى عن أمير المؤمنين (عليه السلام) انه عمل بما لا يؤمن من الضرر»^[10]، باز یک نکته‌ی لطیفی را دارد که دیروز اشاره‌ای به آن کردم و در کلام مرحوم امامی نیز هست. در روایت «نهی النبی (ص) عن بیع الغرر»، اگر آمدم کلام مرحوم شیخ را پذیرفته و گفتیم غرر یعنی جهالت، بعد بسیاری از معاملاتی که در آن جهالت است را باید بگوئیم باطل است (البته اگر بیع باشد؛ زیرا در کلام علامه حلی آمده «نهی النبی (ص) عن الغرر» که همه‌ی معاملات را می‌گیرد و این خیلی مهم است).

امروز معاملاتی که عقلاً انجام می‌دهند در بسیاری از آنها جهالت وجود دارد، اما معاملات را انجام می‌دهند البته نمی‌گوئیم هر جهالتی درست است، ادله‌ی دیگر را هم باید داشته باشیم، ولی الآن به عنوان استدلال و استنباط، باید ببینیم می‌شود بگوئیم یک اصلی داریم که هر جهالتی در بیع یا در مطلق معاملات موجب بطلان معامله است؟ فقها می‌گویند در صلح جهالت می‌آید و اشکالی ندارد، بعد عقلاً اشکال می‌کنند یعنی چه؟ یا مثلاً در بعضی معاملات دیگر می‌گویند یک مقدار جهالت عیبی ندارد، هر جا گیر می‌کنند می‌گویند این یک خُرده را عقلاً اقدام می‌کنند. ما از اساس درست کنیم، این روایت «غرر» به معنای خطر است، لغت را بررسی کردیم «غرّ» را کاملاً بررسی کردیم. فرمایش مرحوم اصفهانی، مرحوم ایروانی، مرحوم والد معظم، مرحوم حجت، اینها غرّه را به معنای خُدعه بیان کردند، غرر به معنای خطر است.

نکته دیگری که در کلام مرحوم خوانساری وجود دارد این است که می‌فرماید: «ثم إن الغفلة أو الخديعة لا يطلقان إلا على الجهل المركب فلا يصح إطلاقهما على مجهول الحصول أو الصفة أو المقدار فإنها من الجهل البسيط»؛ اگر ما غرر را به غفلت یا خُدعه معنا کردیم، فقط بر مورد جهل مرکب صدق می‌کند، جهل مرکب یعنی چه؟ یعنی آنجایی که من می‌دانم این خصوصیات را دارد و بایع گفته این، این خصوصیت را دارد و من هم علم به آن پیدا کردم، ولی بایع باطناً دروغ می‌گوید و کلاه سرم می‌گذارد، این می‌شود جهل مرکب (آن کس که نداند و نداند که نداند، در جهل مرکب ابد الدهر بماند).

این در حالی است که فقها از این روایت می‌خواهند برای جهل بسیط استفاده کنند. جهل بسیط یعنی در جایی که از اول من نمی‌دانم این مبیع چه خصوصیتی دارد و به من هم می‌گویند و می‌گویم نمی‌دانم چه خصوصیتی دارد! اینجا می‌گویم اگر آمدی این جنس را خریدی با وصف اینکه نمی‌دانی، این معامله چون جهل و غرری است باطل است، غرر را می‌خواهند برای جهل

بنابراین اشکال دیگر این است که اگر غرر را به غفلت یا به خدعه معنا کنیم، «لا یصحّ إستعمال الغرر إلا فی الجهل المركب»، در حالی که این برخلاف مقصود فقهاست، مقصود فقها این است که از این «نهی النبی عن بیع الغرر» در مواردی که یک چیزی جهل به حصولش دارند و جهل به صفت و مقدارش دارند، استدلال کنند. به نظر من این هم نکته‌ی دقیق و تمامی است.

خلاصه آنکه؛ به نظر ما غرر به معنای خطر است و این، یا اسم مصدر است و یا صفت مشبّهه، مصدر هم نیست، می‌گوئیم مصدری باشد، عنوان مصدر را ندارد. حال آیا برای این غرر در شرع معنای جدید داریم؟ خیر، معنای شرعی جدید ندارد و به قول مرحوم ایروانی بیع غرر یعنی بیعی که «احد العوضین فی شرف الخطر، فی معرض الخطر»؛ آنجایی که یک چیزی را انسان می‌خواهد به دیگری بفروشد اما ندانیم این چیست، پول و عوضش در معرض خطر قرار می‌گیرد و نمی‌داند این پول در مقابل چه چیزی قرار می‌گیرد. لازم نیست که بگوئیم آنچه از امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شده معنای شرعی غرر است، ما نه حقیقت شرعیّه در اینجا داریم (بعضی خواستند حقیقت متشرعیه درست کنند) و نه حقیقت متشرعیه را.

نتیجه دیدگاه مرحوم امام و محقق ایروانی

فقط نکته‌ای که اینجا باقی می‌ماند این است که مرحوم امام می‌فرماید: «نحن و إن ناقشنا سابقاً فی دلالتة لكنّ الانصاف أنه بعد فهم علماء الفريقين منه ما هو المعروف المعهود لا يعتنى بالاحتمالات فتأمل»^[11] (ما قبلاً گفتیم در کلمه‌ی غرر همان اشکالی که امام به شیخ کردند که مرحوم شیخ فرمود لغویین متّفقاند بر اخذ جهالت در معنای غرر، فرمودند هیچ جای کتاب‌های لغوی ندیدیم غرر را به جهالت معنا کنند، آنجا مناقشه کردند، اما در پایان) مرحوم امام می‌فرماید حال که همه‌ی علما از عامه و خاصه، از غرر جهالت را فهمیدند، ما نیز همین کار را می‌کنیم و این غرر را حمل بر جهالت می‌کنیم.

فرمایش ایروانی را این‌گونه توجیه کنیم که فهم علما را باید دلیل قرار بدهیم و بگوئیم این علما دیگر از لغویین کمتر نیستند، ما هم قول لغوی را برای استنباط می‌خواهیم، بالأخره علما وقتی در طول تاریخ یک لفظی را بر یک معنایی حمل کردند، می‌گوئیم حتماً یک قرینه‌ای همراهش بوده، این توجیه فرمایش ایروانی و فرمایش امام، فقط همین است که بگوئیم اینها دیدند یک قرینه‌ای همراه با این لفظ هست، به سبب آن قرینه آمدند غرر را بر جهالت حمل کردند، اما آن قرینه به دست ما و شما نرسیده است.

البته مرحوم امام یک «فتأمل» دارند که وجهش این است که ما وقتی به کتاب‌های علما مراجعه می‌کنیم، بعضی از این بزرگان به معنای لغوی‌اش پرداختند، اگر فقها در طول تاریخ می‌فرمودند غرر یعنی جهالت و کاری به کتب لغوی نداشتند، می‌گفتیم شاید قرینه‌ای بوده و همان قرینه سبب شده حمل بر جهالت کرده باشند، اما مستند بسیاری از این علما که غرر را به جهالت معنا کردند چیست؟ کتب لغوی است. پس فهم ایشان نیز نمی‌تواند برای ما دلیل باشد.

مرحوم امام یک نکته‌ی لطیفی در باب اشتراک دارند. اگر یادتان باشد در کتابهای ادبیات وقتی از ادبا می‌پرسیدیم اشتراک لفظی برای چیست؟ می‌گفتند «لأجل التّفنن فی الوضع»، مرحوم امام این مبنا (که اشتراک لفظی برای تفنن در وضع است) را خراب کرده و حرف دیگری دارند.^[12]

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[11] «المتحصّل من كلمات أهل اللّغة معان ثلاثة للفظ الغرر بالأعمّ من المدغم و منفك الإدغام أحدها الغفلة و هو أجنبي عن المقام الثاني الخدعة و ما له ظاهر يغرّ المشتري و باطن مجهول و هو أيضاً أجنبيّ عن المقام الثالث الخطر و العرض للهلكة و

ما كان على غير عهدة و لا ثقة و يمكن إرجاع المجموع إلى واحد و هو الخدعة فإنّه من مصاديق الغفلة للغفلة عن حقيقة الأمر و كذلك من مصاديق الخطر فإن باطن الأمر خطريّ فلذلك فسّروا الغرر بهما و يكون التفسير تفسيراً ناقصاً بجزء المعنى و تمامه هو الباطن المجهول المحذور المكروه و الظاهر المأمون و إليه يرجع المروي عن مولانا أمير المؤمنين و هو الذي يساعد عليه العرف و قد اعترف الشّهاد في كلامه الآتي أنّ معنى الغرر ما كان له ظاهر محبوب و باطن مكروه نعم ادّعى أن معناه شرعاً جهل الحصول و فيه ما فيه ثم لو لم يرجع المعاني إلى واحد هو الخدعة فلا يجوز التمسك بالحديث على اشتراط القدرة و كان تعدّها لا محالة مورثاً للإجمال المضّر بالاستدلال إلّا أن يكون فهم الفقهاء قرينة على المراد. « حاشية المكاسب (للإيرواني)، ج1، ص: 192- 193.

[2] □ با اينكه واقعاً مرحوم والد ما از همان اول نهضت امام، در خدمت امام و پشت سر امام بودند تا آخر یعنی اينقدر اينها كارهاى سياسى و اجتماعى هم داشتند، اما اين عنايات را هم خدا به ايشان کرده بودند که ايشان يکى از موفق ترين فقها در تأليف بود يعنى يکى از کسانی که در اين دوران بيشترين توفيق را در تأليف داشت ايشان بود. گاهى اوقات در تابستان خيلى گرم که انسان واقعاً فقط دلش مى خواست خودش را از گرما به نحوى نگه دارد، من خدمتشان مى رفتم ساعت سه بعدازظهر مشغول نوشتن بود. آنجا هم وسائل خنک کننده همين کولر معمولى بود، اين چيزهاى گازى هم نبود! اما ايشان موفق بود. ايشان يک بار کتاب الاجاره را با مرحوم شهيد حاج آقا مصطفى بحث کرده و نوشته بودند، بعد از پيروزى انقلاب هم خارج تحرير الوسيله کتاب الاجاره را گفتند و دو مرتبه از اول نوشتند که نسبت اين با آن، عام و خاص من وجه است.

[3] □ «يقع الكلام فيه من حيث الدلالة في ثلاث جهات: الجهة الاولى: في معنى الغرر، و الظاهر أنّ معناه الحقيقي عبارة عن الخديعة الملازمة للغفلة و عدم الالتفات، و لأجله يفسّر بالغفلة أيضاً. قال في الصحاح: «الغِرة: الغفلة. و الغار: الغافل، و اغترّ: أي أتاه على غِرةٍ منه، و اغترّ بالشيء: أي خدع به» و يشهد له حديث الغرور المعروف، و هو أنّ المغرور يرجع إلى من غرّه. و أمّا تفسيره بالخطر كما عن غير واحد من كتب اللغة كالصّاح و الأساس و المصباح و المغرب و المجل و المجمع، فالظاهر أنّه لا يكون تفسيراً بالمعنى المطابق بل تفسير باللائم، كالتفسير المروي عن أمير المؤمنين (عليه السلام) من أنّه عمل ما لا يؤمن معه الغرور، و كالتفسير المحكي عن الأزهري من أنّه ما كان على غير عهدة و لا ثقة. و لكن الظاهر أنّ المراد من النبويّ هو هذا المعنى؛ لعدم كون الغرر بمعناه المطابق موجباً لفساد المعاملة؛ لأنّ الخديعة بمعنى التدليس لا توجب إلّا الخيار لا البطلان و الفساد، مضافاً إلى فهم علماء المسلمين هذا المعنى من الحديث. نعم، ربما يقال: إنّ المنساق من الغرر المنهي عنه الخطر من حيث الجهل بصفات المبيع و مقداره، لا مطلق الخطر الشامل لتسليمه و عدمه، ضرورة حصوله في بيع كلّ غائب، خصوصاً إذا كان في بحر و نحوه، بل هو أوضح شيء في بيع الثمار و الزرع و نحوهما، و بالجملة: لا تكون مخاطرة في بيع ما يكون مجهولاً بالإضافة إلى التسليم، خصوصاً بعد الجبر بالخيار عند التعذّر المحتمل. و يرد عليه: أنّ الخطر الناشئ من الجهل بحصول المبيع في يد المشتري أعظم من الجهل بالصفات مع العلم بالحصول، مع أنّ أهل اللغة قد مثّلوا للغرر بالمثالين المعروفين: و هما بيع السمك في الماء، و الطير في الهواء. و من الواضح أنّ الخطر فيهما ليس لأجل الجهل بصفاتها، بل لأجل الجهل بأصل الحصول في اليد، فالإنصاف أنّه لا مجال للمناقشة في الاستدلال بالرواية من هذه الجهة.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة – الإجارة، ص: 24-26.

[4] □ [سورة انفال، آيه 49.](#)

[5] □ [سورة انفطار، آيه 6.](#)

[6] □ تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، ج14، ص: 163.

[7] □ [«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَ اخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ لَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ»](#) سورة لقمان، آيه 33.

[8] □ «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتُهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ»
سوره اعراف، آیه 51.

[9] □ «يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ» سورة حديد، آیه 14.

[10] □ «الحاصل أنّ الغرر عندهم بمعنى الخطر و هو امّا صفة مشبّهة كالحسن و يظهر ذلك من النبوي المرسل بناء على أنّ اضافة البيع إليه من اضافة المصدر الى المفعول او مصدر و يظهر ذلك من المرويّ عن أمير المؤمنين(عليه السّلام) أنّه عمل ما لا يؤمن معه من الضّرر ثمّ إنّ الغفلة و الخديعة لا يطلقان إلّا على الجهل المركّب فلا يصحّ اطلاقهما على مجهول الحصول او الصّفة او المقدار فانّها من الجهل البسيط و امّا الخطر فيصحّ اطلاقه عليها.» الحاشية الأولى على المكاسب (للخوانساري)، ص 136.

[11] □ «و نحن و إنّ ناقشنا سابقاً في دلّته، لكن الإنصاف أنّه بعد فهم علماء الفريقين منه ما هو المعروف والمعهود، لا يعتنى بالاحتمالات، فتأمّل.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج 3، ص 346-345.

[12] □ «ثمّ إنّ الالتزام بإرجاع جميع المعاني إلى معنى واحد إمّا الجهالة، أو الخدعة لعل منشؤه الاحتراز عن الاشتراك اللفظي؛ بتوهم أنّه خلاف الحكمة في اللّغات. و منشأ هذا التوهم، تخيّل أنّ وضع لغات مشتركة و مترادفة، كان في محيط واحد، أو من شخص واحد، مع أنّ الأمر ليس كذلك؛ فإنّ المظنون لو لم نقل: إنّّه المقطوع به أنّ الطوائف المختلفة في البلاد النائية، أو البراري المتشتّنة البعيدة، كان لكلّ منها لغات خاصّة بهم، فلمّا اختلطت الطوائف اختلطت اللّغات، قريباً بقي بعضها و صار لغة للجميع، و ربّما نسيت لغات الأصل، كما حصل في اختلاط العرب بالفرس، و منشأ الترادف و الاشتراك ذلك، لا ما توهم من التفنّن في الوضع. بل لا يبعد أن يكون بعض المعاني، مختصّاً ببعض المشتقّات، و ربّما يكون اختلاف المشتقّات، موجّباً لاختلاف المعاني، كما يظهر بالتدبّر في الكتب اللّغوية.» كتاب البيع (للإمام الخميني)، ج 3، ص 298.